بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 21 اسفند 1390.

بحث در مورد این هست که موافقت و مخالفت عامه که به عنوان مرجّح ذکر شده است، موافقت با کل عامه است یا موافقفت با بعض عامه است. و اگر موافقت با بعض عامه است آیا هر بعضی کفایت می کند برای اینکه نسبت به او موافقت و مخالفت سنجیده شود یا یک قسم خاصی است؟ مرحوم شیخ انصاری تعبیر می فرمایند که

ان ظاهر الاخبار كون‏ المرجح‏ موافقة جميع الموجودين فى زمان الصدور او معظمهم على وجه يصدق الاستغراق العرفى فلو وافق بعضهم بلا مخالفة الباقين فالترجيح به مستند الى الكلية المستفادة من الاخبار من الترجيح بكل مزية

بعد یک ادامه ای دارد که آن را بعدا عرض می کنیم. ایشان این مطلب را تقویت می کنند که مراد از عامه ای که موافقت و مخالفت با آنها مطرح هست همه عامه یا معظمشان به طوری که عرفا بشود اطلاق همه بر آن کرد. ولی مرحوم شیخ طوسی اینگونه مشی نمی کند. مرحوم شیخ طوسی فراوان در تهذیب و استبصار روایاتی را حمل بر تقیه می کند و تصریح می کند که «و صل انه موافق لمذهب بعض العامه». خیلی زیاد است در الآن من تهذیب و استبصار جلوی من هست کلمه عامه و بعض را با هم بزنید می بینید موارد زیادی در تهذیب و استبصار می آید که از این نمونه ها تهذیب جلد 1 صفحه 91، 92، 408. جلد 2 صفحه 92، 271. جلد 3 صفحه 131، 193، 195، 240، 292، 321. همین جور موارد دیگری که در مجلدات دیگر تهذیب وارد شده است. ولی به نظر می رسد که مرحوم شیخ طوسی ترجیح را که ذکر کرده است یا به خاطر این است که ایشان حمل به تقیه را از باب یک نوع جمع عرفی تلقی می کند و طبق قاعده می داند. تقریبی که در کلام مرحوم آقای صدر هم اشاره شده است. یا از این باب که حمل به تقیه از باب تعدی از مرجّحات منصوصه به مرجّحات غیر منصوصه است و اینکه ما در حل تعارض مطلق مرجّحات را مرجّح قرار بدهیم. که مرحوم شیخ انصاری در رسائل در واقع گویا ناظر به احتمالا ناظر به فرمایش شیخ طوسی و پاره ای از فقها هست که موافقت با مذهب بعضی از عامه را منشأ ترجیح دانسته اند می خواهد بفرماید که این به جهت تعدی از مرجّحات منصوصه است که خود مرحوم شیخ انصاری هم به این باور هست. علی أی تقدیر عمده این است که از خود آن چیزی که مرجّح منصوص هست چیست آن را بررسی کنیم و حالا تعدی از مرجّحات منصوصه شخصی بکند آن حکمش فرق می کند. عرض کنم خدمت شما به نظر می رسد که تا حدودی این بحث بستگی دارد به اینکه ما مبنایمان بر وجه مرجّحیت موافقت عامه چه باشد. آن اثر گذار هست در نحوه فهم روایات مرجّح. قبلا عرض کردم که از ثمرات مهم بحث تعیین وجه مرجّحیت مخالفت عامه همین تعیین اینکه مرجّح چیست. مثلا اگر کسی قائل به این شد که مرجّح یک امر تعبّدی است. این امر تعبدی خب یعنی شارع هیچ نکته ای و ملاکش را بیان نکرده است و عرف هم ملاکش را خودش تشخیص نداده است. خب باید ظاهر بدوی روایات را انسان مشی کند چون وجهی نیست که آن وجه اثر گذار باشد در نحوه فهم این عبارت. مثلا همان جور که مرحوم شیخ انصاری می فرمایند وافق العامه خالف العامه ظاهرا مرادش این است که موافقت همه عامه و مخالفت همه عامه. حالا یک نکته ای دارد که بعد در موردش عرض می کنم. این اگر گفتیم صرف تعبد هست. یا اگر گفتیم که حسن مخالفت با عامه، آن فرق می کند. حالا باید دید که آیا مخالفت با بعض عامه هم حسن دارد یا مخالفت با کلّ عامه حسن دارد. این دیگر این ادله ای که مخالفت با بعضی، خب روایاتی که شیخ اینجا تمسک می کند، بعضی روایاتشان این است که می گوید برو پیش فقیه شخص نمی دانی فتوا چیست برو پیش فقیه شهر بر طبق فتوای او رفتار کن. این معنایش این نیست که لازم نیست که موافقت کل باشد یا لا اقل لازم نیست که موافقت کل احراز شود. همین که موافقت یک روایت با بعضی از عامه باشد نسبت به اینکه دیگران چه می گویند انسان اطلاعی نداشته باشد همین کافی است برای اینکه آن فتوا را بگوید مخالف واقع است یا آن را طرد کند. به هر حال حسن مخالفت عامه بستگی دارد به آن ادله ای که این حسن مخالفت عامه را ما از آن به دست می آوریم. خب ما عرض کردیم ذاتا این مطلب ثبوتا درست است. می تواند مخالفت با عامه .... باشد و امثال اینها ولی اینکه وجه مرجحیت این باشد خب هیچ شاهدی برای اینکه حسن مخالفت با عامه به عنوان وجه مرجّحیت ذکر شده است ندارد. عمده آن دو وجه دیگری بود که مرحوم شیخ ذکر کرده بود و وجه پنجمی هم که ما ضمیمه ک ردیم. وجه دوم مرحوم شیخ این بود که چون اساسا آنها نظرشان به واقع نمی رسد به خلاف واقع می رسد. خب به نظر می رسد که این فرقی ندارد بین اینکه همه عامه باشد یا بعضی از عامه ب اشد. آن نکته ای که هست یا به جهت آن انحراف اعتقادی شان هست که آن انحراف اعتقادی باعث می شود که آنها حقایق را درک نکنند که آن مشترک بین بعض کل است. یا به جهت روش های ناثوابی است که آنها دنبال می کنند. روش قیاس و استحسان و امثال اینها آنها تفاوت ندارد بین بعض و کل هر گروهی که این روش های باطل را دنبال کنند کم یا زیاد باشند آنها به هر حال موافقت فتوا با نظر آنها اماره بر بطلان است. ولی نکته ای که اینجا وجود دارد این است که اگر بخواهد فتوایی مطابق واقع باشد، باید با هیچ یک از فتواهای آنها موافق نباشد چون موافقت با تک تک اینها موافقت با هر گروهشان فرض این است که اماره بر کذب هست، برای اینکه این اماره صادق نباشد نفی این اماره به این است که با هیچ یک از اینها موافقت نداشته باشد. یعنی عملا باز آن طرف قضیه می شود یعنی خبری مرجّح می شود که با هیچ یک. اگر با بعضی ها هم مطابقت داشته باشد ولو با بعضی های دیگر هم مخالفت داشته باشد نفس موافقت با آن بعض کافی است که بگوییم مخالف واقع است. به تعبیر دیگر ببینید اگر عامه مثلا پنج تا .... داشته باشند اگر طبق مبنای این چیز هر پنج تا باطل است. اماریت بر کذب هر پنج تا وجود دارد. و اینکه قول صحیح قول ششم هست. بنابر این اگر یک روایتی باشد که ولو با بعضی از آنها مخالف است همین که با بعضی دیگرش موافق هست، کافی است برای اینکه این روایت مرجوح شمرده شود. بنابر این موافقت با بعض عامه سبب مرجوحیت است. نه مخالفت با بعضی از عامه سبب راجحیت باشد. چون رفتاری که مرحوم شیخ طوسی در تهذیب و استبصار دنبال می کند، موافقت با بعض عامه را البته ایشان به جهت تقیه و اینها مطرح هست نه به این جهت وجه دوم. ولی علی أی تقدیر اینکه ما ببینیم یک روایت چون موافقت عامه البته ایشان هم همین جور مشی می کند معذرت می خواهم ایشان می گوید چون موافق بعض عامه است این روایت را کنار می گذارد. یک روایتی که موافق بعض عامه می بیند را کنار می گذارد. علی أی تقدیر مطلب این است که یک روایتی را ما می توانیم بپذیریم که با هیچ یک از عامه موافق نباشد. بله اگر دو دسته روایات داشته باشیم که یک روایت آن با هیچ یک از عامه موافق نباشد. یک روایت آن با ، حالا به هر حال

به نظر می رسد که در جایی که فتواهای عامه هم مخالف هم باشد چند فتوا داشته باشند اگر خب دو تا روایت داشته باشیم یکی موافق این دسته روایات باشد یکی موافق آن دسته روایات دیگر باشد خب پیدا است که هیچ کدام را نمی شود ترجیح داد. پس مورد بحث کجاست؟ مورد بحث جایی است که یکی از آنها موافق بعضی از عامه باشد آن یکی با هیچ کدام موافق نباشد.

سؤال:

پاسخ: طبق این چیز کم و زیاد ندارد طبق این نظر دوم. همین که یکی از آنها موافق بعضی از عامه باشد و یکی از آنها موافق هیچ یک از عامه نیست باعث می شود که آن ترجیح داده شود. حالا آن موافق نمی دانم کسی باشد که امام علیه السلام از آنها تقیه می کردند یا نمی کردند. بحث تقیه و اینها مطرح نیست. بحث این است که فتواهایی که آن عامه فتوای عامه، اماره بر کذب روایات است. اگر یک روایت این اماره کذب را داشته باشد، یک روایت اماره کذب را نداشته باشد که اماره کذب نداشتن به این است که با هیچ یک از فتواهای عامه موافق نباشد. اماره کذب با اینکه ولو فی الجمله با بعضی از آنها موافق باشد این این شکلی می شود. همین مقدار باعث است که یکی بر دیگری ترجیح داده شود. بنابر این موافقت با بعضی از عامه سبب طرح روایت می شود و عدم موافقت با کل عامه سبب راجحیت یک روایت تلقی می شود. ا ین چیزی که بنا بر این وجه به نظر می رسد. وجه دوم.

اگر وجه چهارم و پنجم را بخواهیم دنبال کنیم بحث تقیه. بحث تقیه باید دید که امام علیه السلام از کدام یک از عامه تقیه می کردند. نحوه تقیه کردن عامه را باید در نظر گرفت. ببینید امام علیه السلام تقیه که می کردند دو قسم بوده است. یا به جهت این بوده است که در آن مجلسی که امام علیه السلام روایت را القا می فرمودند، کسی از عامه بوده است که آن شخص به جهت او امام علیه السلام تقیه می کردند. خب این ما نمی دانیم آن بنده خدایی که در مجلس بوده است چه مذهبی دارد و امثال اینها. خب یکی از عامه بوده است. ولی آن کسی که از عامه بوده است، دارای چه مذهبی بوده است چجه مرامی داشته است آن خیلی آن شخصی که

سؤال:

پاسخ: ببینید امام علیه السلام در مکه بودند. مجلسی که داشتند مثلا یا مدینه بوده اند مدینه فرض کنید حکّام می آمدند برای حج. ما باید ببینیم که آن شخصی که مطرح است که در مجلس حاضر بوده است حاکم مدینه بوده است، حاکم مکه بوده است، حاکم کوفه بوده است، حاکم بغداد بوده است.

سؤال:

پاسخ: من دارم فعلا صور ثبوتی اش را می گویم بحث اثباتی را بعد عرض می کنم که از ادله چه استفاده می شود.

اگر امام علیه السلام به خاطر وجود بعض من یتّقی منه بیانی را تقیه می فرمودند، این خب باید دید که آ« شخص کیست و به چه جهت است به خاطر همین بعضی از راویان تصریح می کنند که من فلان روایت را از امام سؤال کردم هیچ کس در خدمت حضرت نبود این را تأکید می کند. یا مثلا زراره یک جایی می گوید که من بین نماز ظهر و عصر می رفتم خدمت امام سؤال می کردم زمانی بود که دیگر افراد نبودند و خلوت بود. این در روایات هست که به دلیل اینکه تقیه نسبت به کسانی که حاضر در مجلس باشند صورت نگرفته باشد، رواتی که به خصوص راویان کارشناس و کارآزموده ای بودند سعی می کردند که در زمان هایی از امام علیه السلام سؤال کنند که کسی از عامه نه از حکام عامه نه از فقهای عامه و نه از عوام عامه.

عمده

سؤال:

پاسخ: حالا اصحاب خود حضرت را بعدا عرض می کنم. عمده اش حالا نسبت به کسی از عامه که امام علیه السلام مستقیما نسبت به او خوف داشته باشد.

به نظر می رسد که اگر تقیه به جهت حضور من یتقی منه باشد، غالبا چون ما آن من یتقی منه را نمی شناسیم که کیست و چیست و اینها خیلی روشن نمی توانیم بکنیم که نحوه تقیه چگونه بوده است.

سؤال:

پاسخ: نه اگر مطابق همه مذاهب باشد بحثی نیست. بحث عمده این است که اگر فرض کنید که یک فتوایی باشد که مالک ان فتوا را گفته باشد. یک روایت داریم مطابق فتوای مالک یک روایت داریم مطابق فتوای ابو حنیفه. ابو حنیف فقیه کوفه بوده است و مالک فقیه مدینه بوده است. اینجا کدام یک از دو روایت حمل به تقیه می تواند بشود؟ اگر من یتقی منه در مجلس حضور نداشته باشد تعیین اینکه کدام یک از این دو روایت به جهت من یتقی منه صادر شده باشد مشکل است. چون ما نمی دانیم که آن شخص امیر مدینه بوده است و مروّج فتوای مالک بوده است یا مروّج فتوای ابو حنیفه بوده است. بله اگر شخصش را بشناسیم و دیدگاه فقهی اش را بدانیم خب خوب است ولی غالبا همچین چیزی را نمی شود تشخیص داد. این یک جور تقیه به خاطر وجود من یتقی منه در مجلس. یک موقعی تقیه به خاطر این است که امام علیه السلام نگران بودند که این راوی برود این روایت را نقل کند و نقل این روایت منشأ دردسر شود. حالا دردسر برای چه کسی؟ این هم دو قسم است. گاهی اوقات دردسر برای خود امام علیه السلام ممکن است بشود که بگویند امام علیه السلام دعوا امامت دارند و برای خودشان یک مذهب جدیدی دارند و امثال اینها که هم خوف جانی بر امام علیه السلام هست و هم مانع اینکه امام علیه السلام نقش هادی گری و هدایت گری شان را در جامعه ایفا کنند. یا تقیه در مخاطب. به جهت اینکه آن مخاطب را افراد تشخیص ندهند که آن مخاطب را شیعه تلقی نکنند امام علیه السلام رایت تقیه ای را به آن مخاطب این نکته را توجه فرمایید همه این اقسام غیر از یک قسمی است که روایتی که برای ظرف تقیه بیان می شود. اساسا تقیه یک تقسیم بندی کلی دارد. یک موقعی ما روایت را حمل بر تقیه که می خواهیم بکنیم یعنی اینکه جهت صدور روایت تقیه بوده است. یک موقعی نه، جهت صدور تقیه نیست روایت ناظر به ظرف تقیه است. یعنی اطلاق روایت که شامل ظرف عادی و ظرف تقیه می شود ما این اطلاق را مقید می کنیم به ظرف تقیه. یعنی تصرّف در دلالت روایت هست. تمام اقسامی که الآن مورد بحث من هست، همه اینها این تصرف در دلالت روایت .... . خب ما در روایات داریم که امام علیه السلام مثلا به داود بن ضربی یک دستوری دادند که وضو را چگونه بگیرد و بعد مانده بود که چرا به علی بن یقطین فرموده بودند که وضو را چگونه بگیر و چون یک ارتباطی با دستگاه های حکومتی داشتند گاهی اوقات یک اعمالی را که شاخص بوده است مذهب شیعه در آنها بر طبق مذهب عامه به آنها دستور می دادند و می فرمودند که اینگونه عمل کن. این به خاطر ظرف تقیه ای بوده است که این راویان به آن ظرف همراه بودند.

سؤال:

پاسخ: تصرف در جهت نیست این در واقع حکم ظرف تقیه را بیان کردن. حکم زمان ضرورت را بیان کردن. ما می گوییم وضو باید به مسح بر پا صورت گیرد نه مسح بر خفین این اطلاق دارد چه در ظرف عادی چه در ظرف تقیه. اگر یک روایت آمد گفت که وضو باید به مسح بر خفّین باشد این را حمل می کنیم که در ظرف تقیه مسح بر خفّین جعل کنید. این دلالت روایات و اطلاق

سؤال:

پاسخ: حکم واقعی صورت تقیه است. یعنی بحث این است که دلالت روایت که اطلاق دارد ظرف عادی و ظرف تقیه را، ما ظرف عادی را از تحت آن خارج می کنیم که قبلا این مطلب را عرض کردم که معمولا خروج ظرف عادی یعنی ظرف عدم اختیار اضطرار از تحت یک روایت، اخراج فرد ظاهر است. ولی در مورد تقیه اینگونه نیست به جهت شرایط خاصی که به خصوص بعضی از راویان با ان مواججه بودند حمل آن به ظرف تقیه حمل آن به فرد ظاهرش است. پس علی بن یقطین ظرف طبیعی که با آن توأم بوده است ظرف تقیه بوده است. روایت را حمل کنیم به ظرف تقیه البته یک سری تصرفات خاصی باید بکنیم روایت را از قضیه کلی و قضیه ای که مربوط به خود مخاطب نیست ما در واقع می گوییم که این روایت مربوط به خود مخاطب بوده است و این مخاطب هم ظرف عادی ظرف تقیه بوده است. به هر حال یک جور تصرفات خاصی در یک روایت ما کرده ایم به قرینه سایر روایاتی که از آن استفاده می شود که حکم واقعی در ظرف عادی چیز دیگری است. ولی همه اینها تصرف در دلالت است. آن که مورد بحث ما است حمل بر تقیه به عنوان حمل بر جهتی هست و ما این صور مختلفی که می خواهیم بگوییم این است که به نظر می رسد که آن چیزی که در روایات خذوا بما خالف العامه و امثال اینها هست، می خواهد بگوید که دو تا روایت، خود این روایت خذوا بما خالف العامه پیدا است که ناظر به ظرف، خود این روایت که اصلا تقیه ای نیست این خودش مشخص است که بر خلاف تقیه است و امثال اینها و نمی خواهد حکم صورت تقیه را هم صرفا بیان کند. می خواهد برای تشخیص اینکه روایت صحیح از ثقیم کدام است را بیان کند. به نظر می رسد که آن روایت که موافق عامه است را می خواهد بگوید که کلا بگذار کنار نه اینکه در یک ظرف خاصی به آن عمل کن. آن چیزی که جزو مرجّحات باب تعادل تراجیح هست این قسم تقیه به عنوان جهت صدور روایت مطرح است. خب حالا بحث این است که این انواع و اقسام تقیه داریم. تقیه به خاطر حضور من یتقی منه در مجلس. تقیه به خاطر اینکه این راوی می رفته است این روایت را در یک جایی مطرح می کرده است و این برای خود راوی مسئله ساز بوده است یا این برای غیر راوی مسئله ساز بوده است حالا یا امام یا غیر امام و امثال اینها. این همه گونه احتمالات ثبوتی وجود دارد. حالا ببینیم که از روایاتی که خذوا ما خالف العامه را به عنوان مرجّح ذکر کرده است کدام یک از اینها استفاده می شود.

ببینید یک موقعی امام علیه السلام حکم واقعی را بیان نمی کند به جهت اینکه یا بر خودش یا مخاطب می ترسیده است. حکمی که بیان شده است واقعی نیست. به جهت صدور روایت بیان می شود واقعی. یک موقعی حکم واقعی است ولی حکم و اقعی مخاطب است اگر در تقیه گیر کردید. اگر یک موقعی گیر افتادید فرض کنید می گوید اسجد علی الفرش. فرض کنید مرحوم امام میفرمودند کسانی که در مسجد الحرام قرار گرفتند بر فرش سجده کنند. امام که تقیه نمی کردند از کسی حکم واقعی را بیان می کنند می گویند چون شما آنجا در ظرف تقیه قرار دارید حالا تقیه خوفی هر جور تقیه را معنا کنید چون در ظرف تقیه قرار دارید وظیفه واقعی شما این است. حالا یا واقعی یا ظاهری آن خیلی چیز نیستم که اجزا می آورد یا نمی آورد امثال اینها. به هر حال وظیفه شما در این زمان که ضرورت گیر کردید این است. یعنی صدور روایت از امام علیه السلام به خاطر تقیه نیست. عمل خارجی شما چون با تقیه همراه است من حکم عمل در زمان تقیه را دارم بیان می کنم. معمولا وقتی یک روایت صادر می شود می گوید این روایت می گوید تو چه در زمان تقیه باشی چه نباشی، باید عمل کنی. ما حمل بر تقیه می کنیم چه می کنیم؟ فرض کنید یک روایت وارد شده است می گوید یجوز المسح علی الخفّین. این یجوز المسح علی الخفّین یعنی چه؟ یعنی سواءٌ کنت فی حال التقیه أم کنت فی حال اختیار. اطلاقش اینگونه اقتضا می کند. ما این اطلاق را تقیید می کنیم. می گوییم یجوز المسح علی الخفین اذا کنت فی حال التقیتین که خیلی وقت ها صورت نادری است. این با توجه به شرایطی که مخاطب با آن مواجه بوده است. بنابر این حمل بر صورت تقیه تقیید اطلاق روایت است. این شد همین اطلاق تقیید دیگر. حمل مطلق بر مقید، تصرف در دلالت روایت است دیگر. ولی یک موقعی نه، ما می گوییم امام علیه السلام چرا فرمود که مسح بر خفین کنید؟ چون می ترسید یا به خاطر خودش یا به خاطر مخاطب.

سؤال:

پاسخ: نه ببینید من می گویم که من چون می ترسم این مخاطب به خطر بیفتد، حکمی را بیان می کنم که آن مخاطب نه حکم صورت عملش آن را چون آن مخاطب می خواهد فتوا بیان کند.

سؤال:

پاسخ: ممکن است یک جایی به این بیانجامد یک جای نیانجامد. چون آن مخاطب فقط بحث عملش که نیست. آن مخاطب احیانا می خواهد فتوا بدهد. می گوید فرض کنید چیزی که اصلا به عمل آن مربوط نباشد. بحث فیض و نفاس را می خواهد مطرح کند که اصلا به عمل خودش هم مربوط نیست. چرا امام علیه السلام می فرمایند که حد اکثر مدت نفاس 18 روز. به مخاطبی که محمد بن مسلم باشد. محمد بن مسلم که خودش حیض نمی بیند. به خاطر اینکه از محمد بن مسلم که سؤال کردند بگوید 18 روز که ن گویند این شیعه است. یک موقعی هست نه، یک خانمی آمده است سؤآل کرده است این خانم خودش در دستگاه حکومتی است این اگر هجده روز کنترل دارد می شود. مواظب هستند که تشخیص دهند که این شیعه هست یا نیست. فرض کنید اینگونه می خواهند بگویند. فرق است بین اینکه در مقام عمل خارجی آن طرف باید حواسش جمع باشد یا در مقام نقل فروایت؟ نقل فتوا. ما یک اینجاها تقیه ای که اینجا مطرح هست گاهی اوقات چه حالا تقیه امام بر خودش باشد به خاطر وجود من یتقی منه فی المجلس چه تقیه بر مخاطب باشد می خواهد بگوید که نه اینکه حکم زمان تقیه را می خواهد بیان کند. امام علیه السلام چون می دانست مخاطب می رود این فتوا را نقل می کند نه اینکه عمل می کند. نقل می کند ونقل این روایت اگر بر طبق حق باشد، برای مخاطب مشکل ساز است، فتوایی را به مخاطب بیان می کند که اگر مخاطب آن فتوا را نقل کند مشکل برایش ایجاد نشود. اصلا محل عمل آن هم نیست که آن تقیه آن سنخ تقیه دلالی و امثال اینها برایش مطرح باشد. پس بنابر این این دو تقیه کاملا فکر می کنم فرقش روشن شده باشد.

ببینید این قسم های مختلفی که در تقیه مطرح است. یادم رفت این قسم پنجمی هم که ما اضافه می کردیم این است که به دلیل اینکه راوی اشتباه کرده است. خلطی که برای راوی رخ داده است. خب خلطی که برای راوی رخ می دهد باید دید که راوی چه فتوایی در ذهنش جا گیر شده است. آن فتوایی که در ذهن راوی جاگیر شده است می تواند منشأ خلط باشد. هم زمان صدور روایت احیانا ممکن است یک فتوایی در ذهن یک راوی، ببینید این نکته را توجه فرمایید، خلط در دو مرحله ممکن است صورت گیرد. یا خلط در زمان ضبط روایت هست یا خلط در زمان اداء روایت هست. گاهی اوقات آدم به دلیل اینکه ذهنش با فتواهای عامه پر است از اول روایت را از امام درست تحویل نمی گیرد. از اول قاطی می کند. این یک موقع است.و یک موقعی نه از اول درست تحویل می گیرد موقعی که می خواهد این روایت را ادا کند قاطی می کند. شما گاهی اوقات شماره تلفن که حفظ می کنید. بعدا این شماره تلفن را قاطی می کنید. گاهی اوقات همان زمان که می خواستید حفظ کنید اشتباه حفظ کردید و چه بسا اشتباه حفظ کردن شبیه شماره یکی از دوستانتان بوده است با آن قاطی کرده اید. گاهی اوقات اول درست حفظ کرده اید ولی مدت ها آن را نگرفتید شماره تلفنی که مال یکی از دوستانتان بوده است بعد حالا می خواهید آن چیزی که در ذهنتان مرتکز شده است را انتقال دهید. یعنی خلط هم در مرحله تحمل روایت ممکن است صورت گیرد و هم در مرحله ادا. باید دید که آن انس ذهنی راوی در مرحله تحمل به چه بوده است. ممکن است با او خلط شود. انس ذهنی راوی در مرحله ادا به چه بوده است. نسبت به او هم ممکن است خلط صورت گیرد. حالا این مجموع چیزهای ثبوتی قضیه است اما بحث های اثباتی اش باشد انشاء الله فردا در موردش صحبت می کنیم.

یک نکته ای را عرض کنم ما بحث را منحصر کردیم به تقیه ای که به عنوان مرجّح یک خبر بر خبر دیگر مطرح است. و الا تقیه در یک دایره گسترده تری هم هست. مثلا بحث های، این است که مثلا بحثی که صاحب حدائق در بحث تقیه مطرح می کند که امام علیه السلام ممکن است به جهت اصلا القای اختلاف در بین شیعه مطلبی را فرموده باشند آن بحث ها به بحث ما ربطی ندارد کما اینکه مرحوم شیخ انصاری هم در رسائل این مطلب را مطرح کرده است. مرحوم وحید بهبهانی که به صاحب حدائق اشکال می کند ایشان می گوید که جایگاهی که صاحب حدائق هست در مقام بیان متعاضین نیست. آن بیان این است که تقیه ای که گاهی اوقات منشأ می شده است که یک روایت نقل شود به چه گونه ای است. ما هم بحث را فقط محور بحث ما مرجّحیت است. یک بحث خیلی گسترده تری اصلا وجود دارد بحث اینکه چطور هست اختلاف روایات ایجاد شده است. بحث صاحب حدائق در آن بحث مطرح است. بحث اینکه منشأ بروز اختلاف احادیث چیست این یک بحث خیلی مهم و مفیدی هست و بزرگانی به این زمینه پرداخته اند و من چون خودم یک تتبع جدیدی نکردم چیز است. .... گاهی اوقات دارم ولی در حدی نیست که این... قابل ذکر باشد و امثال اینها. عمده نکته اش نکته ای است که در کلمات بزرگان هست. آقای صدر دارند شنیدم آقای سیستانی در تقریراتشان هست. آقای شهیدی در تعادل تراجیح خود مفصل دارند. نکاتی که در بحث این بزرگان هست با وجودی که بعضی جاهایش را ما موافق نیستیم و مناقشاتی در آن داریم ولی چون خورده ریز هست و جزئیات هست این است که وارد بحث نمی شوم اکتفا می کنم به همین بحثی که بزرگان فرموده اند وبحث سودمند و قابل استفاده ای است آقایان خواستند خودشان مراجعه فرمایند.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد